

علیرضا
پنجابی

چشم‌نامه



فصل‌نامه ادبی چشمه

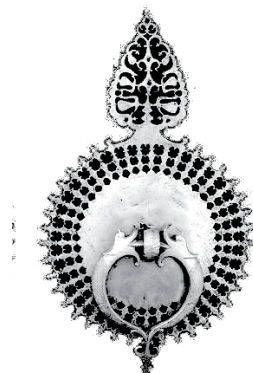
قیمت: ۲۰۰ هزار تومان

تابستان ۱۴۰۴

C H A M E H



۵۰ هزار تومان
در
فروشگاه‌های
مجازی



چامه ۳۸

(دوره جدید؛ هشتم)؛ تابستان ۱۴۰۴

صاحب امتیاز و مدیر: محمدصادق رحمانیان
شماره تلفن: ۰۹۱۲۱۴۸۶۹۶۱

مدیر هنری: ابوذر ابراهیم

گرافیکست: پارسا رحمانیان

حروفچینی: راضیه آخوندی

فضای مجازی: پگاه رحمانیان

روابط عمومی و اشتراک: فرشته چایکار

نشانی: تهران، ستاری جنوبی، لاله شرقی، بنفشه نهم

کوچه یاس، پلاک ۲، واحد ۱۰، کد پستی: ۱۴۷۳۹۶۴۷۶

chamehmag@gmail.com

www.chamehmag.ir

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: گنجینه مینیاتور

تهران و شهرستان: پخش چشمه: ۷۷۱۴۴۸۲۱-۷۷۱۴۴۸۰۸

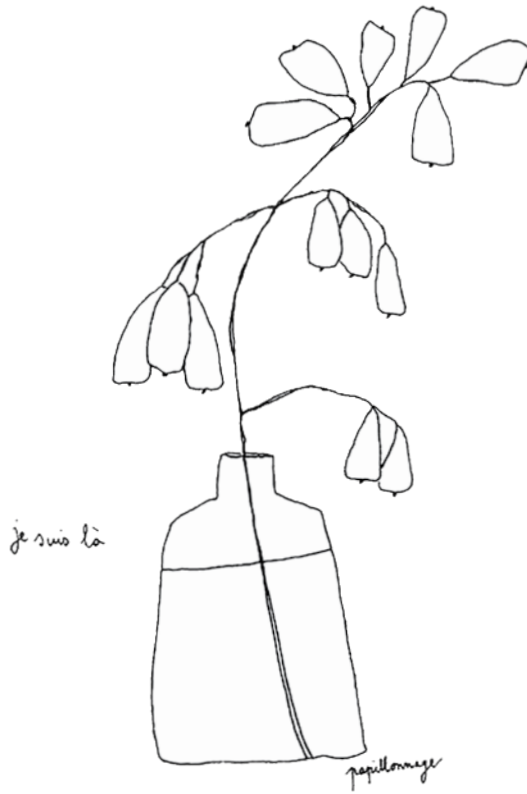
دکه‌های تهران: نشرگستر امروز نوین ۰۲۱۵۴۰۸۱۰۰۰



چامه

شعر. داستان. گپ

فصلنامه ادبی چامه، تابستان ۱۴۰۴





نقد و ترجمه



یادداشت
ویژه



گپ
و
گفت



شناخت نامه

۱۱۲ - ۴۲

۴۱ - ۹

حبیب پیام
رضا روشنی
محمد لوطیج
ارمغان بهداروند،
حسن همایون
سحر یحیی پور
عبدالله سلیمانی
علی آزاد
اعظم اسعدی

مظفر رویایی
جواد شجاعی فرد
ضیاءالدین خالقی
مظاهر شهامت
سینا جهاننیده
محسن آریاپاد
فرهت حسینی نژاد
رحیم چراغی
کیهان خانجانی
فرزاد میراحمدی
کوروش جوان روح
علی یاری

یادداشت ضیاءالدین خالقی
گفتگوی صادق رحمانی با علی رضا پنجه‌یی
چامک‌ها و چامه‌های تازه
ترجمه‌ی شعرها
به سوئدی، آلمانی و
شهرام خوش‌نیاز
سهراب رحیمی
محمد رضا مباشر





عکس خانه

برش های
رسانه های

نامه
خاطره

یادمان

۱۵۶-۱۷۰

۱۳۸-۱۵۵

۱۲۹-۱۳۷

۱۱۳- ۱۲۸

کامیار عابدی

منوچهر هدایتی

خوش کلام

فیروزه فاضلی

علی عبدالرضایی

الهام مهویزانی

ایرج ضیایی

پژمان هوسمی نژاد

حمید هیرید

کاظم کریمیان

بهزاد عشقی

عباس معروفی

منصور کوشان

عباس کاویانی

وندیداد امین

پرویز حسینی

بهنام ناصری

سعیده قرشی

شهرام گراوندی

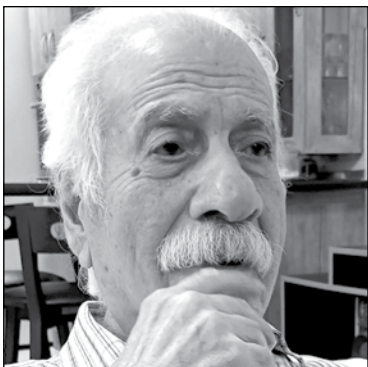
محمد علی شیوا

علی قنبری

اکبر رادی

فرزاد میراحمدی

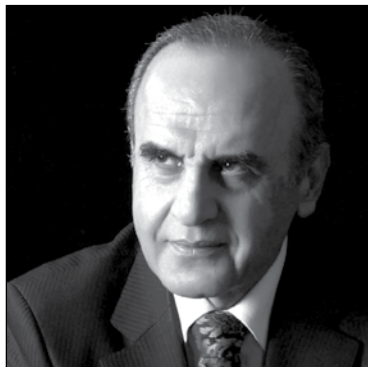




مجید دانش آراسته

نظر

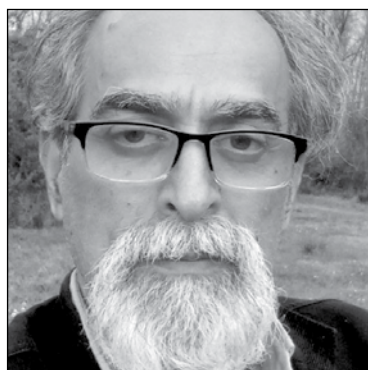
۲۷



محسن آریاپاد

بررسی

۱۵۲



ساسان رضایی راد

خاطره

۱۶۸



بهاره الله بخش

خاطره

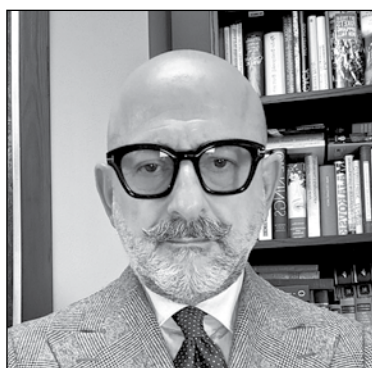
۸۰



مظفر رؤیایی

نقد و بررسی

۸۲



فرهت حسینی نژاد

یادداشت

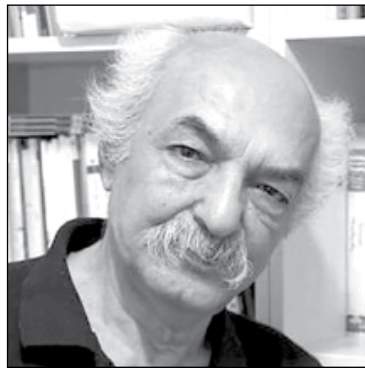
۷۶



علی قنبری

نامه

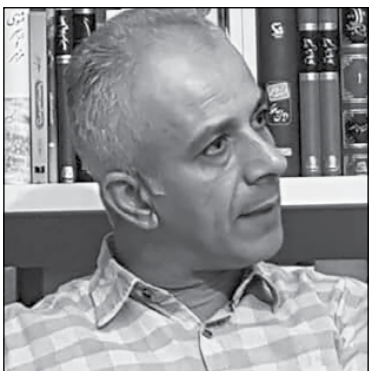
۱۱۰



هرمز علی پور

نامه

۱۳۵



کیهان خانجانی

درباره نقد

۱۳۲



رحیم چراغی

هر روز

۱۱۱



حبیب پیام

جستار

۵۸



مظاهر شہامت

بررسی

۸۴



نادر معصومی

خاطره

۱۱۲



کوروش جوان روح

بررسی

۱۷۵



بهنام ناصری

خاطره

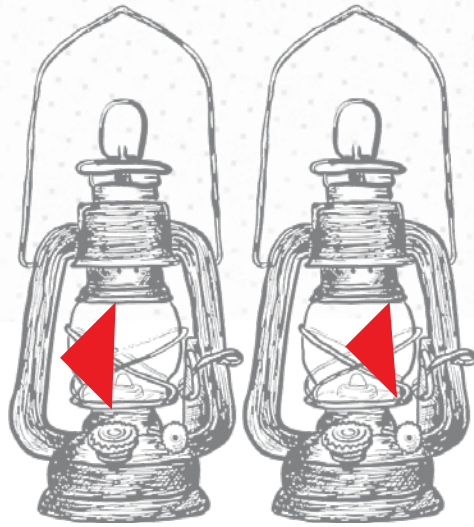
۱۱۶



ارمغان بهداروند

نقد کتاب

۷۲



ادای احترام به علی ضاینبجی
شاعر روزنامه نگار

به نظرم باید مجلات و ویژه‌نامه‌های ادبی هفتگی و دو هفتگی و ماهانه برگردد به این دهه تا شور و شوق به‌روزتر شود. این در حالی است که نشریات الکترونیکی هم خوب جواب نمی‌دهند، با اینکه هزینہ‌ی نمی‌کنند. شاید جای یکی دو سه نشریه‌ی کاغذی یا الکترونیکی درجه‌یک که بتواند مخاطب آگاه و حرفه‌ای را جذب کند خالی است.

علی‌رضا پنجه‌یی

ar_panjeei@yahoo.com



سپاس نامه شصت و چهار سالگی

ضیاء الدین خالقی

دبیر ویژه نامه



علی‌رضا پنجه‌یی، به لحاظ سنی، فاصله‌ی زیادی با اغلب چهره‌هایی که تحت عنوان شاعران دهه‌ی ۷۰ شناخته می‌شوند ندارد؛ نه آن قدر بزرگ‌تر است که از آن نسل جدا باشد، و نه آن قدر کوچک‌تر که دنباله‌رو آن‌ها تلقی شود. در بعضی موارد حتی از برخی‌شان جوان‌تر است. با این حال، در مقایسه با مدعیان شعر و همچنین آنان که بی‌سروصدا کار می‌کردند، او یکی از فعال‌ترین چهره‌های آن

چامه
فصل نامه ادبی
سال ششم

۱۲

دوره محسوب می‌شود؛ هم در حیطه‌ی شعر و هم در زمینه‌ی مطبوعات. او زندگی‌اش را صرف این دو مسیر کرده است: تمام وقتش را، همه‌ی انرژی و توانش را، و آن چه از نظر مالی در اختیار داشته، بی‌وقفه صرف کرده؛ تا جایی که آن چه در برابر این کوشش مادی به دست آورده، چندان اندک است که گویی نمی‌توان آن را مزد دانست، بلکه باید آن را از جنس از خودگذشتگی قلمداد کرد. جایگاه علی‌رضا پنجه‌یی را می‌توان میان دو نسل از شاعران، یعنی دهه‌ی ۶۰ و ۷۰، در نظر گرفت. با اینکه آثار مهم‌تر و دوره‌ی شکوفایی او در دهه‌ی ۷۰ رخ داد، اما حضورش از اواخر دهه‌ی ۶۰ مشهود است. او به تنهایی و گاهی با همراهی محمدتقی صالح‌پور، که از چهره‌های تأثیرگذار روزنامه‌نگاری گیلان بود، توانست در همان سال‌ها چند نشریه‌ی ادبی محلی را پایه‌گذاری و اداره کند. این نشریات از لحاظ محتوایی و شکلی، چیزی کم از مجلات ادبی مرکز نداشتند. نکته‌ی قابل توجه در فعالیت‌های مطبوعاتی او این بود که برخلاف بسیاری از پایتخت‌نشینان، که در فضای حرفه‌ای بسته‌تری کار می‌کردند، پنجه‌یی در نشریاتش بستری برای ورود و رشد شاعران جوان و تازه‌کار فراهم آورد. نگاه او به شعر، نگاه معمول یا صرفاً هنری نیست؛ شعر برای او نوعی نسبت زیستی دارد. او تنها شعر نمی‌گوید، بلکه به نوعی با شعر زندگی کرده است. این نسبت، به او حالتی داده که از طریق آن، هم شعر خودش را بهتر فهمیده، و هم توانسته شعر دیگران را با دقت و شفافیت بیشتری دریابد. وابستگی او به دانش رسمی شعر، کمتر از آن چیزی است که در دیگران دیده می‌شود؛ در عوض، به تجربه‌ی شخصی و حسی خود متکی است. علی‌رضا پنجه‌یی، اگرچه در تعریف‌های مرسوم، شاعر و روزنامه‌نگار به حساب می‌آید، اما در واقعیت، نیرویی است که گویی باید چند بار متولد شود تا آن چه در درون خود دارد را تمام و کمال به ظهور برساند. آن چه از او دیده‌ایم، تنها بخشی از ظرفیت واقعی‌اش بوده است. از آقای رحمانیان مدیر مجله‌ی ادبی چامه و همه‌ی دوستانی که در شکل‌گیری این «سپاس نامه» سهیم بودند، سپاسگزارم.





روایت رویاهاست شعر

گفت وگوی صادق رحمانی با | علی رضا پنجه‌یی

شاعر، روزنامه‌نگار و نظریه‌پرداز ادبی

۱۴

چامه
فصل‌نامه ادبی
سال ششم

جناب

پنجه‌یی!

چرا شعر

شما را درگیر

خودش

کرده؟ شاید بهتر آن باشد که

بگوییم، چرا شعر معشوقه‌ی

هنری‌تان شده؟

تبعید بندر ماهشهر در ۴۹ سالگی و شایبه‌ی حذف او توسط حکومت وقت، سکونت در رشت سرزمین اجدادی‌ام پس از مرگ پدر، نقش کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان باغ محتشم رشت، علاقه به نمایش‌نامه نویسی و بازی‌گری و اجرای چند نمایش و شرکت در جشنواره‌ی تئاتر خانه‌های جوانان کشور در مهر ۱۳۵۷، فعالیت در کلوپ‌های هنری دبیرستان، آشنایی با کتاب‌های نیمایوشیج، صمد بهرنگی، شاملو، برشت، عزیز نسین و ... در کتابخانه‌ی کانون پرورش فکری ... آشنایی با یک دوست از دست‌شده که مستأجر دومین خانه‌ی استیجاری ما در رشت بود به‌نام حسین فتح سمیعی، که کتابخانه‌اش پر از شعرهای عرفانی و آثار اخوان ثالث بود و شعر دوست و ادیب، تهیه‌ی دفتر عقاید و نوشتن در باره‌ی زندگی، عشق، اندیشه، چهارفصل طبیعت، دوست و ...

بنابراین می‌شود گفت هم زمینه لازم

است و هم شرایط. با این وصف، آیا

فکر نمی‌کنید که این شرایط به هر

صورت به شکلی روی می‌داد؛ مثلاً

اگر در شرایط و شهر دیگری بودید،

حتماً به بهانه‌ی امری و واقعه‌ای و

شخصی دیگر شعر یا حداقل هنر را

دنبال می‌کردید؟

«که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها!»، حافظ. شعر یک واکنش است به هستی، روایت رویاهاست شعر، تفسیر هستی رخدادها در انگاره‌های این زمانی، شعر نَفَس‌ست در جست‌وجوی هم‌نفس از جنس خود، عاشقی که می‌گردد پی ابتلای معشوق، و چه قدر هم خودخواه، چرا که تمامیت هستی آدمی که یک بار فرصت زیستن یافته را مصروف خود می‌دارد. پیش‌تر شعر را معشوق می‌پنداشتم، اما انگار وارونه بود نگاهم، او عاشق است و ما معشوق او، ما شعر را برنگزیدیم، بل شعر ما را برای دماندن جنون در خود برگزیدمان. خب برای این که بگوییم چگونه و چرا می‌توان برخی شرایط ذاتی و اکتسابی را در آن دخیل دانست، رفتیم به دبستان انوشیروان در تبریز و تحصیل در آن مدرسه‌ی دوزبانه، پارسی-فرانسه، با مدیریت یک کشیش چاق فرانسوی، مرگ پدر در نه سالگی‌ام، مرگ مشکوک پدر در



دل، برای واکنش
به ناملایمات،
برای اعتراض به
هر آن چه در نظر

شاعر باید طور دیگر می‌شد؟ یا....، او با چه نیت و قصدی و با چه رختی و چه تمی آمده، تا من خودم را همسنگ و همشان او آماده‌ی مواجهه کنم، نمی‌دانم، همه‌ی باورها و عادات هر شاعر با شاعر دیگر لزوماً یکسان نیست، سختن و پختن در کوره‌ی شعر شاخصه‌ی ماهوی ماست، وقتی می‌آید زبان به همان تناسب ریخت و بهانه‌ی آمدنش، خود را آماده‌ی مواجهه می‌کند، هر شعر با مصالح خودبسنده‌ی خود، گاه دم دستی‌ترین تعبیرها را مانند نگین در انگشتری می‌نشانند، گاه دمهال گوهرهای نادیده و کم‌یاب است. محصول اگر نیازمند ویرایش شد، دستی به سر و رویش کشیده خواهد شد. مهندسی شعر در من اما اغلب در آن ثبت شعر اتفاق می‌افتد، و البته تا لحظه‌ی انتشار و حتی در هر چاپ ممکن است دستخوش تغییر شود. شعر بازتاب ذات و خرج اکتسابات من شاعر است در تاریخ خودش، قرار هم نیست من اکنون تا دقایقی دیگر همان من بماند، تغییر حاصل می‌شود، اما ممکن است این تغییر گاه برگشت به باور درستی باشد که فکر می‌کردیم باید تغییرش داد، در علم هم

اتفاق، اتفاق است، شرایط هر اتفاق هم اغلب مربوط به همان است، استعداد ذاتی مهم است، منتها عوامل اجتماعی هم مهم هستند، اگر پدرم زنده می‌ماند، چه بسا من اکنون یک حقوق‌دان می‌شدم، یا در زبان فرانسه فعالیت داشتم، اشتیاق من به دانستنی‌های پزشکی که تا کنون هم با من است می‌توانست از من یک پزشک جست و جوگر، نه البته غلام پول بسازد، مخلص کلام: شخصیت آدمی محصول این چند چیز است: وضعیت بیولوژیکی، اجتماعی، روان‌شناسی و باورهایی که در او شکل می‌گیرند.

شعر برای شما چگونه است که
بعضی می‌گویند «مهندسی کلمات»؛
که باید با تمرین و تجربه و مطالعه»،
یادش گرفت و بر آن مسلط شد؟ یا
به قول بعضی دیگر، «محل الهام
و کشف و شهود است»؟ می‌دانم
خواهی گفت: هر دو، اما منظورم این
است که «اصل و اساس و قوام و
دوامش بر کدام است و بر چیست،
و چرا؟

در که می‌زند، لخت که نمی‌آید، بهانه‌ای سبب ساز کوبه بر کوبه‌دان فرود آوردنش است، نمی‌دانم برای دورهمی و شادی آمده؟، برای درد



اتفاق، اتفاق است،
شرایط هر اتفاق
هم اغلب مربوط
به همان است،
استعداد ذاتی مهم
است، منتها عوامل
اجتماعی هم مهم
هستند، اگر پدرم

چامه

فصل نامه ادبی
سال ششم

۱۶

زنده می ماند،
چه بسا من اکنون
یک حقوق دان
می شدم، یا در زبان
فرانسه فعالیت
داشتم، اشتیاق من
به دانستی های
پزشکی که تاکنون
هم با من است
می توانست از
من یک پزشک
جست و جوگر،
نه البته غلام پول
بسازد، مخلص
کلام: شخصیت
آدمی محصول
این چند چیز
است: وضعیت
بیولوژیکی،
اجتماعی،
روان شناسی و
باورهایی که در او
شکل می گیرند.

چنین است، نشنیده اید وسیله ای، در نسخه ی تولیدی پیشینش
کارکرد کیفی تر و مقبول تری داشته است؟ بنابراین گاه یک گام به
پس، عین پیشرفت است، و چه بسا، سبب دو گام به پیش آید.
می خواهیم بگویم گاه هر حرکت رو به جلویی لزوماً پیشرفت نیست،
اگر ذهن قائم به ذات و تحت تأثیر موج و تبلیغات نباشد، می شود
عروسک خیمه شب بازی به دست صاحب نمایش، باید مدام با
خود گفت وگو داشت و خود را به چالش گرفت. هر کس باید من
چالشگر خود را سر پا و چالاک نگه دارد.

شاعر سرشناسی (شاید کیومرث منشی زاده بود)
می گفت: «اصلاً شعر جنایت است»؛ یعنی آنچه آمده
همانی است که باید می آمده. من با این حرف موافقم
اما برایش تبصره قایلیم، چون گاهی حذف یکی دو سه
کلمه می تواند روشنای بیشتری به شعر دهد. تجربه ی
شخصی من این است که شعر گفته شده را همان
روز یا تا فردایش اصلاًح می کنم؛ چون هنوز در حال و
هوایش هستم؛ اما بعدها اصلاًح کردن کمی خطرناک
به نظر می آید، چون ممکن است به جای درست کردن
ابرو بز نیم چشم شعر را کور کنیم.

به قول صائب تبریزی: «هر سرایی را به معماری حواله کرده اند/
خانه ی زنجیر را دارد به پا دیوانگی».
ضمن ارج بر باور «منشی زاده» ی عزیز و شما، باید بگویم، در نظرگاه
من «**تحلیل مشخص از شرایط مشخص**» مهم است، مواجهه ی ما با
آثارمان به ما یادآوری می کند که آیا نیازمند ویرایش هست یا نه؛
من هیچ متن و کتابی را بی حس ویرایش نمی خوانم، لذت داستان
و رمان و ترجمه و شعر هرگز با من همانند یک مخاطب عاشق ادبیات
نیست، من با اغلب شعرهایم بیگانه ام، از بس زیادند، گاه ممکن
است اگر کسی یکی از آن ها را برایم بخواند من تنها قادر باشم از
رتوریک و دغدغه های نحوی آن بفهمم این کار نزدیک به من است،
یا نه؟ کثرت شعر است که سبب آمده تا وقت ویرایش یحتمل آن
را، به بعد و بعدتر واگذارم؛ برای من هم پیش آمده که یک شعر در
لحظه ی نوشتن بهتر چفت و بست یافته تا بعضی اوقات ویرایشش.
خود شعر می گوید که دیگر سر به سرم نگذار. به تعداد شاعران،
عادت های شاعرانه هست و به تعداد گونه ها و شعرها، روش برای
ویرایش یا پرهیز از هرگونه پیرایش. در یک کلام، به گفته ی عطار
نیشابوری: «خود راه بگویدت که چون باید رفت»!!



به نظر باید
مجلات و
ویژه‌نامه‌های
ادبی هفتگی
و دو هفتگی و
ماهانه برگردد به
این دهه تا شور
و شوق به روزتر

۱۷

شماره
سی و هشتم
تابستان ۱۴۰۴

شود. این در حالی
است که نشریات
الکترونیکی هم
خوب جواب
نمی‌دهند، با
اینکه هزینه‌ی
در حد نشریات
مکتوب نمی‌کنند.
شاید جای
یکی دو سه
نشریه‌ی کاغذی
یا الکترونیکی
درجه یک که
بتواند مخاطب
آگاه و حرفه‌ای را
جذب کند خالی
است؛

در آغاز این ارج نامه، کارنامه‌ی شعری و ادبی و فرهنگی
شما آمده، می‌خواهم بدانم در انتشار کدام مجله
فراقت بال بیشتری داشتید، بی‌دغدغه‌ی معمول؛ در
ویژه‌ی گیله‌وا، گیلان زمین، ویژه‌ی هنر و ادبیات کادح،
دوات یا...؟

از سال ۶۵ با تغییر امتیاز «کادح» از ماهنامه به هفته‌نامه، من
بخش ادبیات و آگهی شرکت‌های آن را بر عهده گرفتم، بابت اداره‌ی
صفحات ادبی چیزی نمی‌گرفتم و برای ردیف کردن آگهی شرکتی
هزار تومان در ماه دریافت می‌کردم، گمانم آن روزها، حقوق معلم
دبستان بین دو تا سه هزار تومان بود، تا امرداد ۶۸ که از «کادح»
جدا شدم، یک مجموعه قطع وزیری هم با یادانام «محمدتقی
صالح‌پور» همکاری کردم که سال ۷۰ منتشر شد. از سال ۷۳ و از
دومین شماره سردبیر «گیلان زمین» شدم تا سال ۸۱، که نشریه
فروخته شد. دو شماره گیله‌وا، دبیری صفحات ادبیات گیلان امروز،
هاتف، دانش و فن (مجله‌ی معماری)، سردبیری روزنامه‌ی معین
از ابتدای تبدیل از هفته‌نامه به روزنامه، سردبیری مجله پزشکی
هدیه‌ی مهر، و از سال ۹۴ تا ۹۹ دو هفته‌نامه‌ی دوات، در همه‌ی
آن‌ها من عاشقانه به معرفی چهره‌های دیده‌نشده و نوآمده
مشغول بودم، علی‌رغم ارتباط نزدیک با چهره‌های طراز اول در کانون
نویسندگان دهه‌ی شصت و هفتاد و مروادات ادبی، گفت‌وگو با
سپانلو و چاپ شعر نام تمام مردگان یحیی‌ست، با شمس، در گیلان
امروز، با مجید دانش‌آراسته پیش‌کسوت، احمد خدادوست شاعر
کودک، رقیه کاویانی، در گیلان زمین، ایرج ضیایی، جواد شجاعی فرد،
محمود طیار، اما با جوانان نخستین گفت و گوها با کیهان خانجانی،
پریسا سعیدزاده، مجتبی پورمحسن، طاهره صالح‌پور، محمد طلوعی
و... که اغلب نوآمده بودند و نه سرشناس، برخی هم علی‌رغم سن
و سال داشتن، اما نخستین گفت و گوی عمرشان با ما بود.

شکل و ماهیت نشریات ادبی اواخر دهه‌ی ۶۰ و ۷۰
چه فرقی با شکل و ماهیت نشریات یکی دو سه
دهه‌ی اخیر دارند. انگار نشریات آن زمان باکیفیت‌تر و
دلچسب‌تر و قوی‌تر بودند؟

بله حق با شماست، زمانی که نه دفتر داشتیم، نه تلفن، نه
اینترنت و فقط مراوده‌مان توسط شماره‌ی صندوق در پستخانه بود،
آن زمان متن‌ها با تامل و غنای بیشتری همراه بود، صفحه‌بندی
دستی و بعدها چیدمان نشریه هم اغلب با خودم بود، جز در کادح

آن هم برای آگهی‌های شرکتی، و معین محدود به ماه‌های اول، و هاتف از محل درصد آگهی‌های ناچیز که همکارمان مسعود فتوحی منتقد اجتماعی و فرهنگی می‌گرفت، وجه کمی به عنوان هزینه‌ی آمد و شد می‌پرداختند، در همان صفحات من چهره‌های امروز هنر و ادبیات را تحت عنوان تازه‌نفس‌ها معرفی کردم. دوات را هم با سرمایه‌ی خانواده منتشر می‌کردیم، فقط با چند شماره آگهی که یک دهم خرج اجاره دفتر را هم جبران نمی‌کرد. کاش در دهه‌ی شصت یا دست کم هفتاد به ما امتیاز داده می‌شد در اوج شور و جوانی.

به نظرم باید مجلات و ویژه‌نامه‌های ادبی هفتگی و دو هفتگی و ماهانه برگردد به این دهه تا شور و شوق به‌روزتر شود. این در حالی است که نشریات الکترونیکی هم خوب جواب نمی‌دهند، با اینکه هزینه‌ی نمی‌کنند. به‌گمانم جای دو -سه نشریه‌ی کاغذی یا الکترونیکی درجه‌یک که بتواند مخاطب آگاه و حرفه‌ای را جذب کند، خالی است؛

یعنی ۹۹ درصد ادبیات امروز در فضای مجازی. که آسان ایجاد می‌شود، دست کوتوله‌ها و نابالدهاست. عجیب است که از این امکان، حرفه‌ی‌ها به‌صورت حرفه‌ی استفاده نمی‌کنند، یا اگر استفاده می‌کنند، کامل نیست و رو به رشد و تکامل ندارد، انگار جامعه‌ی راستین ادبی ضربه‌ای محکم به سرش خورده و گیج و منگ است و نمی‌تواند راه خود را پیدا کند؛ از این رو بسیاری منزوی هستند؛ آنهایی هم که راه پیدا کرده‌اند، بیش از آنکه ادبی و فرهنگی عمل کنند، سیاسی عمل می‌کنند.

ما نیازمند بنگاه‌های کلان فرهنگی، هنری و ادبی هستیم، یک شرکت چند منظوره که ساز و کارهایش توان چهره‌سازی و تجارت فرهنگی داشته باشد. کشف و پرورش حرفه‌ی‌چهره‌ها، با راه‌اندازی دواير مرتبط به مؤسسات فرهنگی، هنری. برای تأسیس نشریات تخصصی گونه‌گون در رشته‌های خاص مورد نظر، کاملاً حرفه‌ی‌ی نیز انتشارات بزرگ در انواع رشته‌ها، حتی تولیدات فرهنگی، هنری، ما نیازمند سرمایه‌گذار قدرتمند هستیم، بنگاه‌هایی که ضمن سرمایه‌گذاری و راه‌اندازی یک آبر موسسه‌ی فرهنگی- هنری، نسبت به تأسیس انواع کانون‌های فرهنگی، هنری و ادبی، استخدام دبیران برای هر گرایش، نشریه، انتشارات، از آموزش تا تولید اقدام کند؛ متأسفانه کار من شاعر، امروز فقط شاعری نیست، می‌شنوم و می‌بینم اغلب شاعران خودشان سرمایه‌گذاری می‌کنند، تاپ می‌کنند، ویراستارند، مؤرّع کتابند، مبلّغ کتاب، مبتکر رونمایی، نقد، گفت‌وگو، و... در حالی که در جهان حرفه‌ی‌ی هر کاری متخصص خود را دارد. کدام موسسه‌ای هست که این همه تخصص را یک‌جا داشته باشد؟ قبلاً احزاب و اکنون نهادهای دولتی در حمایت از شاعر هم‌مسلك و هم‌مرام خود می‌کوشیدند. این‌جا از صبح پا می‌شوی آن‌که به هر دلیل عقب مانده، نمی‌فهمد باید خودش را چگونه بالا بکشد، می‌خواهد تو را که زندگی‌ات را پای حرفه‌ات داده‌ای از بالا که بالایی هم نیست، بکشد پایین! به قول حافظ: «بوالعجب‌کاری پریشان‌عالمی!» ما نیازمند فعالیت آبر بنگاه‌های فرهنگی، هنری هستیم. یک نشریه هم در این شرایط جهان مجازی و وضعیت متاورس بهتر است از امکانات تکنولوژیک نیز سود برد. وقتی با زوم گوشی هوشمند بر رمزینه قید شده بر سنگ مزار مردگان شما به صفحه‌ی زندگی‌نامه‌ی او هدایت می‌شوید، دیگر یک مجله می‌تواند وقتی شعری از من چاپ می‌کند از چنین امکانی، امکان دسترسی به ویدئوی اجرای همان شعر در سایت بهره برد. این همان امکاناتی‌ست که ما در نیمه‌ی اول دهه‌ی هشتاد، در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران که مجری‌اش انوشه‌یاد «علی‌شاه مولوی» بود، طی یک سخنرانی که متن آن در ویژه‌ی [...] «گیلان امروز» چاپ شد:

[www. panjeei. ir/post/57] در باره‌ی چگونگی ساخت شعرتوگراف با گوشی‌های موبایل به آگاهی دوستان رساندیم. اکنون وقت افزودن امکانات دیجیتالی تحت وب و دستاوردهای مجازی بر نسخه‌ی کتابی است. این مهم در همان نگاه ابر سرمایه‌گذار فرهنگی - هنری قابلیت اجرا با توجه اقتصادی خواهد داشت.

زمانی که شما در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ نشریات ادبی داشتید، با چه چهره‌هایی در تماس بودید و آثار چه کسانی را چاپ می‌کردید، منظورم شاعران و نویسندگان مشهور و شاخص است. طبعاً جواب به این سوال اگرچه ساده است اما می‌خواهم در تقابل نشریات دیروز و امروز، نام‌های آن زمان را با نام‌های این زمان کنار هم بگذارم.

در پاسخ به پرسش شما درباره‌ی ارتباط با چهره‌های شاخص ادبی در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ و در ادامه تا اواخر دهه‌ی ۹۰ که فعالیت نشریه‌ی «دوات» متوقف شد، باید بگویم که اگرچه با بسیاری از چهره‌های مطرح دوران پس از «نیما» و «هدایت» در ارتباط بودم، اما اولویت اصلی من در نشریاتی که سردبیریشان بودم، صرفاً چاپ آثار مشاهیر نبود، بلکه تمرکز من بیشتر بر «چهره‌سازی» و کشف و معرفی استعداد های نو، چه در میان شهرستانی‌ها و پایتخت‌نشین‌های کمتر دیده‌شده و چه در نسل جدید بود. گرایش اصلی این نشریات، نوآورانه بود و سعی داشتم تلفیقی از فعالان فرهنگ، هنر و ادبیات از سراسر ایران (گیلان، جنوب، غرب، شرق و پایتخت) و حتی چهره‌های بین‌المللی، اعم از شناخته‌شده و ناشناخته را پوشش دهم. این نشریات آینده‌ی باور من به سبک روزنامه‌نگاری ادبی خلاقانه و شخصی‌ام بوده‌اند و از تقلید پرهیز داشتم. بر خلاف رویه‌ی رایج پرونده‌محور، به تنوع گرایش‌ها و پرداختن به مسائل روز در قالب یک جنگ ادبی معتقد بودم.

در انتخاب آثار، سخت‌گیری زیادی به خرج می‌دادم. معیار اصلی، کیفیت خود اثر بود و تلاش می‌کردم سطح کیفی مطالب چاپ‌شده، چه از پیش‌کسوتان و چه از جوانان، هم‌سنگ و با کمترین نوسان باشد. هر اثر باید در هر شماره، شایستگی خود را برای چاپ اثبات می‌کرد و نشانه‌ی بالندگی در آن دیده می‌شد، وگرنه فرصت به دیگری داده می‌شد. این نگاه حرفه‌ای، اگرچه گاهی باعث دلخوری نزدیکان هم می‌شد، اما برای حفظ اعتبار نشریه ضروری بود. نگاهم به ادبیات، مستقل بود و از «خود کوچک‌انگاری» رایج در میان فعالان ادبی شهرستانی پرهیز داشتم. تهران را مکانی برای دیدار با هم‌قطاران می‌دیدم، نه مرکزیتی که باید دنباله‌روی آن بود. در حوزه‌ی

ارتباط با چهره‌ها هم اغلب شاعران و نویسندگان مطرح آن دوره را در تهران، در مراسم ادبی،

نشست‌های صنفی «کانون نویسندگان»، یا دوره‌می‌های دوستانه ملاقات می‌کردم. از اواسط دهه‌ی شصت در «جلسات کانون»، «سه‌شنبه‌های شعر» و گاهی «جلسات پزشکان ادیب» حضور داشتم. این مراودات شامل دیدار با بزرگانی چون زنده‌یادان «احمد شاملو» بود(که برای گرفتن شعر و انتشار در ویژه‌نامه به دیدارش رفتم)، «رضا براهنی»، «سیمین بهبهانی» که آخرین آثارش در یکی از شماره‌های ویژه‌ی «گیله‌وا» با سردبیری من چاپ شد. «محمدعلی سپانلو» (که گفت‌وگوی مفصلي با او داشتم و شعر ماندگار «نام تمام مردگان یحیی‌ست» او را نخستین بار چاپ کردم)، «هوشنگ ابتهاج» (سایه) که منت گذاشت و به کارگاه شعر پنجشنبه‌ها همیشه در «خانه‌ی فرهنگ گیلان» در رشت آمد، و بسیاری دیگر... خاطرات این دیدارها و همکاری‌ها بسیار است که شرح آن در این مجال نمی‌گنجد. در نشریاتی که مسوولیت آن‌ها را داشتم، آثار طیف وسیعی از چهره‌ها منتشر شد. فهرست زیر، تنها نمونه‌ای از این نام‌هاست و به هیچ وجه کامل نیست و قطعاً نام‌های بسیاری از قلم افتاده‌است: پیشکسوتان و چهره‌های شناخته‌شده: نصرت رحمانی، عباس

کیارستمی، اکبر رادی، رضا براهنی، سیروس طاهباز، سیمین بهبهانی، علی اشرف درویشیان، هوشنگ ابتهاج (سایه)، محمدعلی سپانلو، جواد مجابی، فرخ تمیمی، منصور اوجی، مسعود احمدی، جعفر کوش آبادی، بهمن رجبی، بهمن صالحی، صفدر تقی‌زاده، هرمز علی‌پور، سیدعلی صالحی، شمس لنگرودی، محمود طیاری، باباچاهی، پرویز حسینی، فیروز ناجی، یدالله رویایی، سیاوش کسریایی، محمدعلی بهمنی، عنایت سمیعی، فتح‌الله بی‌نیاز، عباس صفاری، حافظ موسوی، محمود فلکی. مجید دانش‌آراسته، ایرج نوبخت، بهزاد عشقی، بیژن کلکی، قطب‌الدین صادقی، طاهر طاهری، فریدون فریاد، بیژن اسدی‌پور، عظیم خلیلی، محمود نیکویه، محمود بدرطالعی، هادی جامعی، اکبر اکسیر، بیژن نجدی، محمد تقی پوراحمد جکتاجی، اسدالله امرایی، تقی خاوری، کامبیز صدیقی، فهیمه

غنی‌نژاد، میرزا آقا عسکری (مانی)، موسی بندری، مهین صدری، آزاده بیزارگیتی، کامیار عابدی، ناصر فکوهی، یزدان سلحشور، رزا جمالی، کیهان خانبانی، محمد طلوعی، مجتبی پورمحسن، آهنبین‌جان، منصور بنی‌مجیدی، افشین پرتو، مریم اسحاقی، ضیاءالدین خالقی، علی‌رضا درویشی، مظاهر شهامت، ساسان رضایی‌راد، رضا مجلسی، علی قانع، فرهاد ابراهیمی، بهزاد خواجهات، سینا جهان‌دیده، کوروش جوان‌روح، پریسا سعیدزاده، داریوش معمار، تیرداد نصری، ایونا نویسکا، امیررضا کوهستانی، کاتا موزر، حسین فاضلی، مازیار نیستانی، آرش نصرت‌الهی، علی‌رضا دولت‌شاهی، ابوالفضل پاشا، آفاق شوهانی، امیرخان‌پرور، میثاق علی‌نژاد، صدیقه حسینی، کبری حیدری، لیلا خسروی، هومن فاخه، فرشاد گوی‌آبادی مزدک پنجه‌یی، و... بسیاری دیگر از جمله مترجمان و هنرمندان تجسمی. این اسامی نشان‌دهنده‌ی همان رویکرد تلفیقی از نسل‌های مختلف، گرایش‌های گوناگون، و فعالان ادبی سراسر کشور و حتی خارج از کشور است. در مقایسه‌ی دیروز و امروز باید بگوییم، همانطور که در سوال اشاره کردید، می‌توان نام‌های آن دوران

را در کنار نام‌های امروز گذاشت. شاید بررسی آرشیو نشریات آن دوره و مقایسه‌ی رویکردها، به‌خصوص تاکید بر کشف استعدادهای جدید در کنار چهره‌های مطرح، بتواند به درک بهتر تفاوت‌ها و شباهت‌های فضای ادبی دیروز و امروز کمک کند. هدف من، چنان که گفتم، ایجاد سکویی برای مصادهای متنوع و کمتر شنیده‌شده در کنار بزرگان بود؛ تلاشی برای اینکه دلسوزانه در خدمت ادبیات باشم و از طریق روزنامه‌نگاری، به سهم خود به پویایی فرهنگ و ادبیات کمک کنم.

**سکوی پرش شاعران جوان در
واقع زیستن در تجربه‌های شخصی
کارآمد است؛ تجربه‌هایی که آنان
را در رسیدن به زبانی دیگر و فرمی
مؤثر. که تعیین‌کننده‌ی کل اثر
است. سوق می‌دهد؛ نشریات تنها
یک موقعیت پادرها و در نهایت
یک شهرت کاذب نصیب شاعران
جوان و غیرجوان می‌کنند؛ اگر
شاعری قبای اطلسش از هنر عاری
باشد. مخاطبان حرفه‌ای دانا و
قلندران طریق در هر دوره‌ای غریال
به دست از پشت سر می‌آیند.**

خود را نوشتن با از خود نوشتن دو چیز متفاوت است، «نیما» و «شاملو»، از خود نوشتند، اما «فروغ فرخ‌زاد» خود را نوشت، «نصرت رحمانی» خود را نوشت، حافظ از روزگار پررنگ و ریای زمانه‌ی خود نوشت، زمانه‌ای که تناقض در باورهایش بین کس و ناکس، زاهد و عارف هنوز با جراست اگر چه به رنگ و لعابی دیگر، مولانا در حکمت‌ها و فلسفه و باورهای شرقی دمید، فردوسی از وهم و باورهای اساطیری و حماسی نوشت، چنان‌که خود، فاش گفت: «که رستم یلی بود در سیستان / منش کردمش رستم داستان» باید دید هر آفرینش‌گر چه قدر از خود مایه می‌گذارد و از خودش می‌نویسد، این خود را نوشتن دل‌نشینی دیگری دارد و جان‌نشین‌تر است، آفرینش‌گر، بی‌تجهیز درست دغدغه‌ها و رویاهایش نخواهد توانست آفرینه‌ای بیافریند که از خود رد پا بر جا نهد، یا اثرمند ظاهر شود، آفرینش‌گری که

و هرزه‌گردی، یا دورهمی‌هایی که جز اظهارنظرهای محفل‌پسند عایدی‌یی برای آفرینش‌گر و ادبیات در بر ندارد.

فکر می‌کنید مطبوعات محلی چقدر می‌توانند به جریان‌سازی ادبی کمک کنند؟

بسیار، ادبیات مجموعه‌ای از کنش‌های همی دغدغه‌مندان است مرکزیت نمی‌شناسد که؟ نیما در تهران شاعر شد؟ از خیابان‌های تهران گفت؟ یا از یوش بالای کوه و بیلاق نسخه پیچید برای ادبیات شعری و هنر این مملکت. در واقع نیما مجازاً دست سهراب را گرفت و گفت بیا و جور دیگر ببین. نیما بود که به ما یاد داد که شاعر، طبیعت خودش

را بنویسد، هنر و ادبیات بازار، کادح، نقش قلم، گیلان‌زمین و گیله‌وا، گیلان

امروز و معین و... بوده‌اند، نشریات به شرطی مهم‌اند که آدم کاربلد و جریان‌ساز پشتشان باشد، رشت و تهران و اصفهان هم ندارد، «بیژن نجدی» از تهران مطرح نشد، از چاپ شعر و داستان‌هایش مطرح شد، و جایزه‌ی گردون را، از جوان‌ترهای مطرح شده در نشریات ما حرف نمی‌زنم، بروند ببایند، محمدتقی صالح‌پور مگر با «بازار»ش «جلال آل احمد» را وادار نکرد. او و سردبیران نشریات منطقه‌ای را چنان خطاب کند که در نامه‌هایش ببینید چه نوشته، تازه نفس‌هایی را که ما معرفی کردیم، ببینید چه شدند؟ نشریه باید آدم با عرضه پشتش باشد، آدم کاربلد، نه آنان‌که سفره پهن می‌کنند که دیده شوند.

چرا امروز نقش مطبوعات مستقل و محلی تضعیف شده و چه باید کرد تا توان از دست رفته را بازبایند؟

جریانی زیر میان‌مایگی همی سکوه‌ای نخبه‌پرور را خاموش کردند. ببینید، عشق به هر کاری که باشد آن عشق و پشتکار و کاربلدی و حامی مالی رونق‌آور است، اما رانت در همی ارکان سبب

با این همه متن تحت عنوان شعر نمی‌تواند به درون مخاطب رسوخ کند و در ذهن و قلب آن ردی از خود بر جا گذارد، در نمونه‌های معمول آفرینه‌هایش اغلب تکرار مضامین و تکنیک‌های پیشکسوتان دیده می‌شود، و مخاطب با شگفتی، نوآوری و غافل‌گیری مواجه نمی‌شود، در بخش آوانگارد نیز ما اغلب تقلید آشکار از نمونه‌های تمدنی و فرهنگی با مناسبات دیگر می‌بینیم، هم از این رو همذات‌پنداری با آفرینه‌هایی که اصل ایصال را ممکن می‌سازد، اتفاق نمی‌افتد، چرا که مخاطب بدون گرفتن سیگنال‌های لازم، رابطه‌ای حس نمی‌کند تا از پل رابطه بین خود و آفرینش‌گر بگذرد، این آفرینه‌ها قادر نیست آن‌ها را بی‌دغدغه به هم وصل کند، چرا؟ مسلّم است ما در ریشه‌ی تمدنی خود و الگوی خود اشتراکات متفاوتی داریم، اغلب کارهای نوآورانه در مواجهه با مخاطب یا در حد یک فانتزی لوث شده خود را می‌نمایند یا در حد واکنش مکتوب ذهن تربیت ادبی شده از عوارض بیماری‌های روانی، از «پارانویا» گرفته تا «اسکیزوفرنی» و... مخدرات و روان‌گردان‌ها و... نیز در این بین، بیشترین انگشت اتهام را متوجه خود می‌دارند. در چنین اتمسفری نشریات و افراد هر یک به نسبت تعداد آدم‌ها می‌توانند، در امکان شکل‌گیری شخصیت ادبی، هنری و آفرینه‌اش نقش داشته باشند، میزان غلظت این مهم بسته به بهره از بیشینگی و کمینگی جوهره و اکتسابات دارد، نه در کار ما، بل در همی بسترهای خلاقیت، بن‌مایه، اثرمندی پر رنگی دارد، کوشش مهم است، چون عواملی که جوشش را هدایت و پای کار می‌برد نیز بخشی از عناصر پای کارند؛ برای تحقق یک اثر، برای جلب توجه‌ی مخاطبان، داشتن سکو و رسانه‌ی قابل اعتماد خردمندان که گردانندگان حرفه‌ی دارند مهم است، استمرار در ارایه‌ی نمونه‌های موفق آفرینه، متضمن موفقیت است، تشویق‌ها، نقد و آشنایی با پست و بلند کار در مطرح شدن اثر و در پی آن برندشدن نام آفرینش‌گر آن، لازمه‌اش دست‌به‌دست هم‌دادن عوامل مهم دیگر است، که یکی از آن توجه به اصل مداومت و ارتباط پایدار با مخاطب است، و پژواک تولیدات، توسط شخصیت‌های حرفه‌ی دیگر و پرهیز از اتلاف وقت



سهم ما هم از
آوارگی پدر ساوه
بود، سپس به
تهران آمدم، تبریز
و خلخال و در
تبعید بندرماهشهر
سوم بهمن ۱۳۴۹

چامه
فصل نامه ادبی
سال ششم

۲۲

پدر در پنجاه
سالگی تنهای تنها
فوت کرد، خاله‌ی
فقیدم؛ همسر یکی
از پروفیسورهای
نامی پزشکی
بود، از پزشک
کالبدشکافی - با
معرفی خود - علت
مرگ را پرسید که او
توصیه کرد، چون
شاگرد شوهر خاله‌ام
بوده، پیکر را بی‌سر
و صدا ببرند و دفن
کنند. پدر در میان
متوفیان سوم بهمن
در وادی السلام قم،
به خاک غربت
سپرده شد

فریه شدن نوکیسه‌گان زیر میان‌مایگی شد. رانت نیازمند قدرت است و تمرکز قدرت فسادزاست، ما خود شاهد اضمحلال رشد جامعه شدیم، هیچ نهاد خصوصی‌ای تاب رقابت با خصولتی‌ها را ندارد، رسانه‌ها هم از این رو، رانت و قدرت ثروت فراست و این سه که باشند، عشق ناکارآمد جلوه می‌کند.

چه زمانی تصمیم گرفتید شعرهایتان را در قالب مجموعه منتشر کنید؟

نخستین تجربه‌های خامکارانه‌ام سوگ‌پاییزی نام داشت که کتاب در «چاپ نو» بازار رشت به صورت یک‌رو چاپ شد. عشق، عرفان، مسایل سیاسی، اجتماعی هم شد مضامین آن، در ۳۶ برگ شعر که تاریخ مجوزش از اداره‌ی فرهنگ و هنر گیلان، مرکز رشت ۲۷ آذر ۱۳۵۷ است، در هزار نسخه، به قیمت ۸۰ ریال، که در چند ماه قاطی کتاب‌های انقلابی نایاب شد.

فرایند انتخاب شعرهایمجموعه از میان نوشته‌های گوناگون چگونه برایتان رقم خورد؟

از ۹ سالگی، پس از مرگ پدر به سرزمین آبا و اجدادی پدر و مادرم رشت بازگشتیم. پدر دبیر زبان فرانسه و سپس از وزارت فرهنگ به وزارت کشور منتقل شده بود، بخشدار، شهردار، سرپرست فرمانداری شهرهای چهار گوشه‌ی کشور را در کارنامه داشت، دو خواهر فقیدم در صومعه‌سرا و بازارجمعه، دو برادرم به نام‌های عطا و منوچهر در ماسال بین سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ که پدر بخشدار «ماسال و شاندرمن» بود در نوزادی فوت شدند، دو خواهری که برایم مانده نیز در سال‌های ۱۳۳۳ و ۱۳۳۵ در آمل زمان تصدی بخشداری پدر به دنیا آمدند، سهم ما هم از آوارگی پدر ساوه بود، سپس به تهران آمدم، تبریز و خلخال و در تبعید بندرماهشهر سوم بهمن ۱۳۴۹ پدر در پنجاه سالگی تنهای تنها فوت کرد، خاله‌ی فقیدم؛ همسر یکی از پروفیسورهای نامی پزشکی بود، از پزشک کالبدشکافی - با معرفی خود - علت مرگ را پرسید که او توصیه کرد، چون شاگرد شوهر خاله‌ام بوده، پیکر را بی‌سر و صدا ببرند و دفن کنند. پدر در میان متوفیان سوم بهمن در وادی السلام قم، به خاک غربت سپرده شد. مرگ پدر و تشکیک در چگونگی مرگ او در جهت‌گیری‌های سیاسی‌ام که منجر به انقلاب ۵۷ شد، بی‌تأثیر نبود، البته هرگز هم پی مرگ مشکوک پدر را نگرفتیم، مظلمه‌هایی از این دست و حکم «دانشیان» و «گل‌سرخ» نیز بر فعالیت‌های سیاسی فرهنگی‌ام افزود، از همان زمان هم در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان واقع در مرکز باغ محتشم رشت عضو شدم و در رشته‌ی تیاتر فعالیت کردم، و از همان کانون نیز با آثار صمد بهرنگی، عزیز نسین، برتولت برشت، نیما، اخوان، حمید مصدق، شاملو، سایه، نصرت، فروغ، سهراب، برشت و... با انواع کتاب‌های موجود



در نوجوانی از طریق
دبیرستان رفتم
کشتی. همان چند
ماه اول قهرمان
آموزشگاه‌های رشت
شدم و سوم استان،
خانه‌ی جوانان هم

۲۳

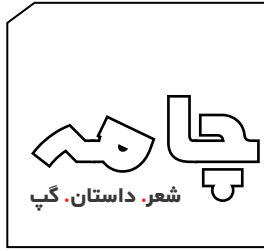
شماره
سی و هشتم
تابستان ۱۴۰۴

می‌رفتم و تیاتر کار
می‌کردم، مرگ
در پاییز، مسافران
و چهار صندوق
بیضایی از نمونه
کارهایم با گروه
شالیزار بود، کارهای
اکبر رادی را هم بردیم
جشنواره‌ی کشوری
در ساری، در
تابستان سال ۱۳۵۷،
داوران ما نامایادان
جمشید مشایخی و
محمدعلی کشاورز
و یادم نیست یک
چهره‌ی دیگر بر
عهده داشتند.
مجموعه‌ای از همه‌ی
این دغدغه‌ها و
فعالیت‌ها به اکنون
ما انجامید.

و به خصوص با شعر آشنا شدم، در نوجوانی از طریق دبیرستان رفتم کشتی. همان چند ماه اول قهرمان آموزشگاه‌های رشت شدم و سوم استان، «خانه‌ی جوانان» هم می‌رفتم و تیاتر کار می‌کردم، «مرگ در پاییز»، «مسافران» و «چهار صندوق» بهرام بیضایی از نمونه کارهایم با «گروه شالیزار» بود، کارهای اکبر رادی را هم بردیم جشنواره‌ی کشوری در ساری، در تابستان سال ۱۳۵۷، داوران ما نامایادان «جمشید مشایخی» و «محمدعلی کشاورز» و یادم نیست یک چهره‌ی دیگر بر عهده داشتند. مجموعه‌ای از همه‌ی این دغدغه‌ها و فعالیت‌ها به اکنون ما انجامید. شعرهای «سوگ پاییزی» انتخابی بود، از مطالبی که در «دفتر عقاید» می‌نوشتم، زنگ دروسی مانند انشا و فارسی هم سبب آمد، دوستان به تفاوت نوشته‌هایشان با من اشاره کنند، و مسبب چاپ کتاب من هم «حسین سمیعی» شد که مرا برد نزد درویشی که در چاپ زیبایی رشت کار می‌کرد، او دستم را گرفت و برد نزد یادانام «زمینی» بزرگ مدیر و صاحب امتیاز «چاپ نو» رشت، روز مقرر رفتم کتاب اولم را بگیرم که دیدم چاپخانه به علت مرگ آقای «زمینی» تعطیل است، چند روز بعد بیست بسته پنجاه‌نسخه‌ای کتاب را کول کردم و توسط اتوبوس شرکت واحد بردم ایستگاه نزدیک میدان پل عراق رشت و دو بسته، دو بسته دویست متر کتاب‌ها را بردم خانه، آن شعرها همه از میان دفتر عقاید بیرون زده شده بود: «عشق را اگر در راه دیدی، بگو دیر است، امروز پاییز است»، بعد از انتشار کتاب در همان سال ۵۷ هم چند شعر خوب گفته بودم، چند شعرم را هم «نصرت رحمانی» در جوان چاپ کرده بود که در کتابم نیامد و در کتاب‌های دیگر، اگر عمری قد داد، در مجموعه آثارم آن‌ها را خواهم گذاشت.

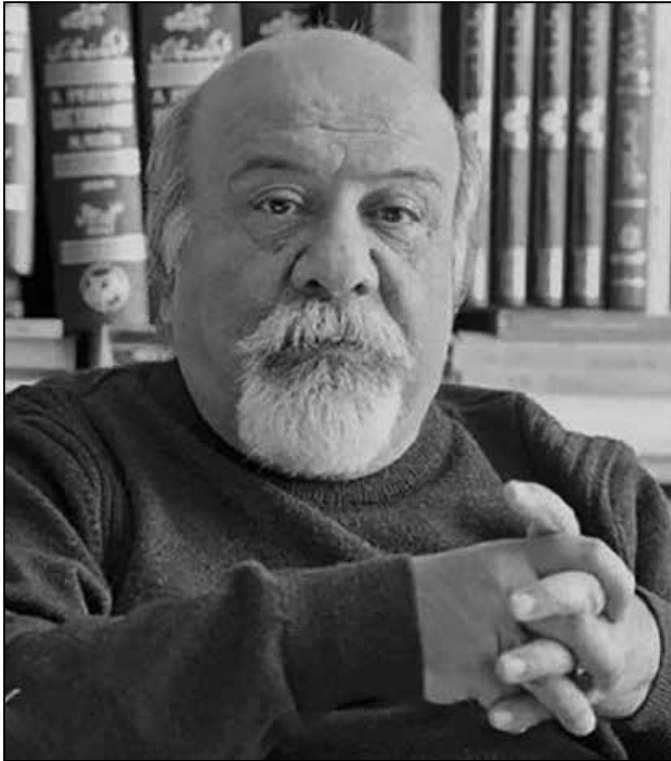
بازخورد منتقدان و شاعران نسبت به مجموعه شعرتان چگونه بوده است؟

کدام مجموعه شعر، اولی؟ که جز یک زندانی سیاسی آزاد شده که می‌خواست من در شعر ماهیگیرم از یأس نگویم و معتقد بود ماهیگیر باید سایر ماهیگیران را به قیام دعوت کند، نخستین نقد غیر ادبی به کتاب اول من بود، سمیعی هم می‌گفت تو در همین کارها چیزی کمتر از این و آن نداری که البته تشویقم می‌کرد. خوشبختانه خودم نوشتم زیر عنوان کتاب «خامکاری‌های علی‌رضا پنجه‌یی (ع. ر. بینام)»، البته در کتاب دومم «هم‌نفس سروهای جوان» که سال ۶۶ در ۳۰۰۰ نسخه منتشر شد، نام مستعارم شد گویا! و در کتاب‌های دیگر از تخلص خبری نشد، مگر در غزلی شاید! شعرهایم در روزنامه‌ی جنگل که «فرهاد پاک‌سرشت» چاپ می‌کرد، همواره مورد لطف آن شاعر و نویسنده و کارگردان فقید بود، اکبر اکسیر هم در روزنامه‌ی کیهان آن زمان نقد مشفقانه‌ای نوشت، کتاب دومم و اغلب کتاب‌های من تا کنون روی دست من و ناشر نمانده البته! در باره‌ی بقیه‌ی کتاب‌ها هم در سال ۱۳۷۰ همزمان «آن‌سوی مرز



شماره آینده مجله ادبی چامه
محمد باقر کلاهی اهری، شاعر و نقاش

c h a m e h m a g @ g m a i l . c o m



Interview ▶ Story ▶ Poem

▶ www.chamehmag.ir ◀